


LYRICLIT	Journal of Studies in Lyrical Language and Literature, 11 (39), Summer 2021 <a href="https://lyriclit.iaun.ac.ir/">https://lyriclit.iaun.ac.ir/</a> ISSN: 2717-0896  20.1001.1.27170896.1400.11.39.12.6
----------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

Research Article

## **Analysis Domination of the Beloved Over Lovers in the Manzoomeh Khosrow and Shirin Nezami of based on the Sociological Perspective of Lukacs, Bourdieu and Adorno**

**Noormohammadi, Zahra**

Ph.D. Candidate, Persian Language and Literature, Najafabad branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran.

**Niazi, Shahrzad (Corresponding Author)**

Assistant Professor of Persian Language and Literature, Najafabad branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran  
 niazi\_60@yahoo.com

**Khorasani, Mahboubeh**

Associate Professor of Persian Language and Literature, Najafabad branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran

### **Abstract**

The poems of Khosrow and Shirin Hakim Nezami are among the famous Persian poems in the field of lyrical literature. The basis of the story is love. In this story, in which several loves are flowing, the position of the lover and the beloved is often shifting and fluctuating. The course of the story becomes sometimes normal and sometimes unconventional. One of the unconventional actions is the domination of the lover over the beloved. It was expected that in proportion to the gravity and magnetic field of the beloved, the proportionality of domination would be exercised in favor of the beloved, but; Contrary to expectations, we are witnessing fluctuations and changes in the position of our domination. In an interdisciplinary study using descriptive-analytical sources, documents and library tools, this study examines the nature and reasons for the fluctuation of lover domination in these systems from a sociological perspective, based on the views of George Lukács, Pierre Bourdieu and Theodore Adorno. Because; Behavior is derived from the psyche. This study also approaches psychoanalytic critique. Findings show: hegemony of power, class bases, objects and mentalities of society and the poet; the fluctuation of domination has been in favor of the upper classes, and this dialectic has led to a military attitude and approach to the fluctuation of domination.

**Key Words:** Domination Lover †Class base Lovers †Dialectics and unevenness love †Distinction †Approach emic and etic †Intellectual physiognomy.

**Citation:** Aminpour, M.A.; Babasafari, A.A.; Sotoudeh, Gh. (2021). The First Knowledge of the Folk Songs' Rhythm in the Works of Farabi and Avicenna. Journal of Studies in Lyrical Language and Literature, 11 (39), 94-111. Dor: 20.1001.1.27170896.1400.11.39.12.6

### Copyrights:

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Studies in Lyrical Language and Literature. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.



فصلنامه علمی - تخصصی مطالعات زبان و ادبیات غنایی  
گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد  
سال یازدهم، شماره سی و نه، تابستان ۱۴۰۰، ص. ۹۴-۱۱۱

مقاله پژوهشی

## تحلیل نوسان سلطه معشوق بر عشاق در منظومه خسرو و شیرین نظامی بر اساس دیدگاه جامعه شناسی لوکاچ، بوردیو و آدورنو

زهرا نورمحمدی نجف آبادی<sup>۱</sup>

شهرزاد نیازی<sup>۲</sup>

محبوبه خراسانی<sup>۳</sup>

### چکیده

منظومه خسرو و شیرین حکیم نظامی از منظومه‌های مشهور فارسی در حوزه ادبیات غنائیست. بن‌مایه داستان عشق است. در این داستان که چندین عشق در آن جریان دارد جایگاه عاشق و معشوق اغلب در حال جابجایی و نوسان است، سیر داستان، گاه متعارف و گاه نامتعارف می‌شود. از جمله کنش‌های نامتعارف، سلطه عاشق بر معشوق است. انتظار این بود که مطابق با جاذبه و میدان مغناطیسی معشوق، تناسب مندی سلطه به نفع معشوق اعمال شود، اما برخلاف انتظار، شاهد نوسان و تغییر جایگاه سلطه‌ایم. این پژوهش در یک مطالعه بینارشته‌ای با استفاده از منابع، اسناد و ابزار کتابخانه‌ای به روش توصیفی - تحلیلی، چیستی و چرایی نوسان سلطه عشاق در منظومه یادشده را از منظر جامعه‌شناسی با تکیه بر آرای جورج لوکاچ، پی‌یر بوردیو و تئودور آدورنو بررسی می‌کند. چون رفتار، منبعث از روان است این تحقیق به نقد روانکاوانه نیز رویکرد دارد. یافته‌ها نشان می‌دهد: هژمونی قدرت، پایگاه‌های طبقاتی، عینیات و ذهنیات جامعه و شاعر، نوسان سلطه را به نفع فرادستان رقم زده و همین دیالکتیک موجب نگرش و رهیافت نظامی به نوسان سلطه شده‌است.

**کلیدواژه‌ها:** سلطه، پایگاه طبقاتی، نظامی گنجوی، خسرو و شیرین، لوکاچ، بوردیو، آدورنو.

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

۲. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران (نویسنده مسئول). [niazi\\_60@yahoo.com](mailto:niazi_60@yahoo.com)

۳. دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف آباد، ایران.

## ۱. مقدمه

خمیرمایه داستان خسرو و شیرین عشق است: «کمر بستم به عشق این داستان را / صلاهی عشق در دادم جهان را» (نظامی، ۱۳۷۶: ۳۵)، در این داستان شخصیت‌هایی که در جایگاه عاشق یا معشوق نقش‌آفرینی می‌کنند عبارتند از خسرو، فرهاد، شیرویه، شیرین، مریم و شکر.

در فراگرد داستان و برای تبیین دیالکتیک نقش‌های اصلی، نقش‌های کمکی مانند شاپور، مهین بانو و دیگران نیز به فراخور اهمیت مجال ظهور می‌یابند، اما چون در جایگاه عاشق و معشوق قرار ندارند در این نقد و بررسی، تحلیل نمی‌شوند. صورت‌بندی عشق در این داستان نشان می‌دهد حکیم نظامی، به مبانی معرفتی عشق و اهمیت کاربست آن در منظومه‌های غنایی آگاه است؛ از این رو در این منظومه و نیز در لیلی و مجنون، عشق را مضمون اصلی داستان‌ها قرار داده است و در جانمایی عناصر عشق، دو عنصر «سوز و گداز عشق» و «هجران» پرمایه‌ترین هستند:

مراکز عشق به ناید شعاری	مبادا تا زیم جز عشق‌کاری
فلک جز عشق محرابی ندارد	جهان بی‌خاک عشق آبی ندارد
غلام عشق شو کاندیشه این است	همه صاحب‌دلان را پیشه این است
جهان عشقست و دیگر زرق‌سازی	همه بازبست الا عشق‌بازی
اگر بی‌عشق بودی جان عالم	که بودی زنده در دوران عالم
کسی کز عشق خالی شد فسرده‌ست	گرش صد جان بود بی‌عشق مرده‌ست
	(نظامی، ۱۳۷۶: ۳۳)

هدف تحقیق واکاوی نوسان سلطه در عاشق‌انگهی‌های خسرو، فرهاد و شیرین است و در این پژوهش وانمایی، تبیین و تحلیل نوسان سلطه عشق در منظومه غنایی خسرو و شیرین و واکاوی اثرگذاری پایگاه‌های طبقاتی بر فرایند سلطه و سوژگی و اُبژگی عاشق و معشوق به بوتۀ نقد می‌آید.

برای دست‌یابی به هدف، شخصیت خسرو، فرهاد و شیرین، بازکاوی جامعه‌شناختی می‌شود؛ زیرا رهیافت به کنش شخصیت‌ها در فراگرد نقش‌آفرینی‌های آنان، راهبردی‌ترین مقوله شناخت طرفین عشق است. باید دید این شخصیت‌ها در چرخه کنشگری متغیرهای داستان چه وضعیتی می‌یابند و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری آن‌ها، خصوصاً سلطه‌پذیری معشوق - که فرآیند نامتعارفی است - چگونه پدید می‌آید و شخصیت آنان از منظر قیافه‌شناسی فکری چگونه است. اگر بپذیریم جوامع انسانی، نظام‌های «اجتماعی - فرهنگی» هستند در آن صورت در می‌یابیم که شخصیت‌شناسی معشوق سلطه‌پذیر از طریق الگوهای چهارگانه شخصیت‌شناسی «امیک (emic)، ایتیک (etic)»، «عینیات و ذهنیات» امکان‌پذیر است (فکوهی، ۱۳۹۲: ۲۲۶). پیرو اهداف تعیین شده، این تحقیق بر آن است که به روش توصیفی - تحلیلی با رویکرد به مقوله عشق انسانی - اجتماعی، به این پرسش‌ها پاسخ دهد که: راز ماندگاری داستان خسرو و شیرین در اذهان جامعه چیست؟ چرا عاشق و معشوق در منظومه خسرو و شیرین نظامی گنجوی جایگاه ثابتی ندارند؟ چرا به جای اینکه معشوق بر عاشق سلطه داشته باشد گهگاه عاشق بر معشوق سلطه می‌یابد؟ از منظر جامعه‌شناسی چه عواملی موجب این نوسان سلطه شده است؟ و چه رابطه‌ای میان ماندگاری اثر با ذائقه فرهنگی جامعه و نوسان سلطه وجود دارد؟

اهمیت و ضرورت این تحقیق در آن است که: الف - تازگی پژوهشی دارد؛ زیرا تا کنون مبانی معرفتی، چیستی و چرایی نوسان عشق و اینکه چرا در این داستان، به جای آنکه معشوق بر عاشق سلطه داشته باشد یکی از عشاق؛ یعنی خسرو، دارای سلطه است. ب - تاکنون از منظر جامعه‌شناسی علت استیلای نامتعارف و هژمونیک عاشق بر معشوق واکاوی نشده است.

تشریح، تفسیر و تحلیل این مقوله‌ها از منظر جامعه‌شناسی با تکیه بر آرای جورج لوکاج، پی‌یر بوردیو و تئودور آدورنو که از نامداران جامعه‌شناسی در حوزه فرهنگ، ادبیات داستانی و موسیقی شعر هستند می‌تواند رخ‌نمون دیگری از نوبافته‌های جامعه‌شناختی در این منظومه باشد و تازه‌هایی از درون‌مایگی این اثر را بر درگاه ادبیات غنایی بنشانند.

## ۱-۲- پیشینه تحقیق

درباره موضوع این مقاله تحقیقات زیر قابل توجه است:

مریم شعبانزاده (۱۳۸۹) در مقاله شور شیرین (جستاری در تلقی عرفانی نظامی گنجوی از عشق)، در پی یافتن رمزها و نشان‌های عرفانی داستان خسرو و شیرین بوده است. در خلال واکاوی برخی مقوله‌های جامعه‌شناختی عشق را مدنظر داشته، اما از دیدگاه او نظامی با نگاه عرفان محور و سرسپردگی به مبانی عرفان، این داستان را تنظیم کرده است.

شهلا خلیل‌اللهی و غفار برج‌ساز (۱۳۹۵) در مقاله «بررسی عشق در خسرو و شیرین بر اساس دیدگاه‌های گیدنز، دالینو و ایوانز» به بررسی انواع عشق در این منظومه پرداخته است. چون آرای جامعه‌شناسان یادشده پایه استدلال‌های وی بود می‌توان گفت در نقد و بررسی خود نوعی نگاه جامعه‌شناختی را اعمال کرده است.

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی (۱۳۶۷) در کتابی با عنوان «سیمای دو زن» در یک بررسی مقایسه‌ای شیرین و لیلی را بیشتر از جنبه‌های فرهنگی بررسی و کنش‌گری آن‌ها را براساس خاستگاه فرهنگی واکاوی و در این پژوهش شیوه عشق‌ورزی این دو زن را نیز بررسی کرده است.

به طور کلی در پژوهش‌های یاد شده، به برخی از جنبه‌های عشق که از متغیرهای اثرگذار در حالات عاشق است از منظر جامعه‌شناسی اشاره شده است، اما هیچ یک از این پژوهش‌ها، از نظر موضوع، نسبت به تحقیق حاضر وضعیت «کانون متنی» و تمرکز بر «نوسان سلطه عاشق بر معشوق» ندارد و پژوهش حاضر در نوع خود بدیع و تازه است.

## ۲. بحث

### ۱-۲. معرفی منظومه خسرو و شیرین

خسرو و شیرین، در سال (۵۷۶ه.ق) سروده شده و دومین منظومه از خمسه یا پنج گنج حکیم نظامی است. این منظومه شرح عشق خسرو فرزند هرمز به شیرین شاهزاده ارمن و از جمله داستان‌های سال‌های آخر حکومت ساسانی است. هدف نظامی از تدوین این داستان بیان عشق و چند و چون آن است.

هوس پختم به شیرین دستکاری      هوس‌ناکان غم را غمگساری

چنان نقش هوس بستم بر او پاک      که عقل از خواندش گردد هوس‌ناک

(نظامی، ۱۳۷۶: ۳۲)

### ۲-۲. شخصیت‌پردازی داستان

«شخصیت» از عناصر مهم و کلیدی داستان است. «شخصیت داستان وجود منحصر به فردی است که از طریق گفتار و عمل، خود را به ما معرفی می‌کند» (فورستر، ۱۳۷۵: ۸۲). در معرفی مستقیم شخصیت؛ نویسنده، رک و صریح با شرح یا با تجزیه و تحلیل می‌گوید که شخصیت چه جور آدمی است و یا به طور مستقیم از زبان کس دیگری در داستان، شخصیت داستان را معرفی می‌کند» (سلیمانی، ۱۳۷۴: ۴۸). نمونه‌ای از این دست معرفی، از زبان بهرام:

کزین کودک جهان‌داری نیاید      پدرکش پادشاهی را نشاید

برو یک جرعه می، هم‌رنگ آذر      گرامی‌تر زخون صد برادر

ببخشد کشوری بر بانگ رودی      ز ملکی دوستتر دارد سرودی  
 ز گرمی ره به کار خود نداند      ز خامی هیچ نیک و بد نداند  
 (نظامی، ۱۳۸۹: ۱۱۳)

از دیدگاه جامعه‌شناسی شخصیت در مدت زمان زندگی یک شخص شکل می‌گیرد، به این معنا که شخصیت، حاصل تجربه زندگی فرد است و از فعالیت شخص در اجتماع تأثیر می‌پذیرد، از طریق دانش جامعه‌شناسی می‌توانیم قیافه‌شناسی اندیشگی شخصیت‌ها را نیز بررسی کنیم؛ زیرا: در شاهکارهای بزرگ ادبیات جهان، قیافه‌شناسی فکری قهرمانان همواره با دقت تمام ترسیم شده است (لوکاچ، ۱۳۹۵: ۷۵).

### ۲-۳. طبقات اجتماعی

جامعه‌شناسان در مورد واقعیت آثار هنری و ارتباطشان با خاستگاه و منشأ اجتماعی به نکات مهمی اشاره کرده‌اند، جورج لوکاچ در خصوص آثار بزرگ می‌گوید: «هر پدیده چندصدایی اجزای سازنده، شبکه پیچیده از فرد و اجتماع، جسم و روان و منافع خصوصی و امور عمومی را نشان می‌دهد» (لوکاچ، ۱۳۹۴: ۱۹۵).

پی‌یر بوردیو طبقه را به دو مفهوم اصلی مربوط می‌داند: سرمایه و عادتواره. وی معتقد است که طبقات شبیه گروه‌ها هستند و تحت تأثیر شرایط و محیط اجتماعی خاص تبدیل به گروه می‌شوند. به این معنا که نسبت به قابلیت‌های خود آگاهی کسب می‌کنند. از دیدگاه او طبقه، یک رویداد و پدیده‌ای مجرد نیست، بلکه متغیرهای مختلفی با این مفهوم در ارتباط هستند. وی اظهار می‌دارد در جوامعی که انقلاب روی می‌دهد تمایز طبقاتی نخست حالت نامشخص و آشفته به خود می‌گیرد، سپس طبقات بعد از گذشت چندین دهه در جای خود قرار گرفته و عادتواره‌ها و شیوه‌های نو برقرار می‌شود (بوردیو، ۱۳۹۹: ۱۳۸-۱۳۹).

### ۲-۴. دیالکتیک

دیالکتیک (dialectic) واژه‌ای است یونانی که در اصل از کلمه دیالگو (dialogs) به معنی فن مباحثه و مناظره مشتق شده است. ریشه کلمه دیالکتیک به قرن پنجم (ق.م) می‌رسد و از دید ارسطو، زنون الیایی واضع واژه دیالکتیک است. دیالکتیک کار خود را با مفروضات شروع می‌کند و به سمت ایده‌ها پیش می‌رود بدون آنکه از شیء محسوس یاری و کمک بجوید. باید یادآور شد که عده‌ای معتقدند که دیالکتیک معانی مختلفی ندارد و در هر محاوره به یک جنبه از آن اشاره شده و یکی از خصوصیات دیالکتیک اهمیت پیدا می‌کند. دیالکتیک دو مرحله دارد: صعودی و نزولی. دیالکتیک صعودی، سیر از مرتبه خیال به مرتبه عقیده، استدلال و درنهایت مرتبه عقل است (برن، ۱۳۶۳: ۷۲-۷۵). «در دیالکتیک عشق، انسان بعد از عشق به زیبایی اشیاء محسوس، عاشق زیبایی روح می‌شود و سپس، زیبایی اخلاق، آداب، سنن و قوانین را می‌بیند و بعد گامی فراتر می‌نهد و به زیبایی دانش‌ها دل می‌بندد و در نهایت، عاشق زیبایی مطلق که ازلی و ابدی است، می‌گردد» (معصوم، ۱۳۸۴: ۱۰)

### ۲-۵. رویکرد امیک (emic) و اتیک (etic)

«واژه‌های امیک و اتیک عمدتاً در انسان‌شناسی دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ آمریکا مطرح شد و پیش از هر چیز، ناظر به دو سطح متباین داده‌ها یا روش‌های تحلیل بود. مدل امیک، مدلی است که ایده‌ها یا رفتارهای اعضای یک فرهنگ را براساس تعاریف یا نقطه نظرهای بومی، مورد توجه قرار می‌دهد. در مقابل، مدل اتیک بر معیارهای خارج از یک فرهنگ استوار بوده و از نقطه نظر غیربومی به بررسی آن فرهنگ می‌پردازد. ادعا می‌شود که مدل‌های اتیک ماهیت عام و جهان‌شمول دارند، اما مدل‌های امیک دارای ویژگی فرهنگی خاص، موقعیت‌گرا و بسترگرا هستند.

رویکرد امیک به دنبال فهم این سؤال‌هاست: مردم بومی چگونه فکر می‌کنند؟ آنها چگونه جهان را درک و طبقه‌بندی می‌کنند؟ آنان چگونه آنچه را که برایشان دارای معناست و از آن تصویری دارند، توضیح می‌دهند؟ در برابر دیدگاه فوق، رویکرد اتیک بر تمرکز تفسیرگرایانه محقق از آنچه دیده و شنیده است، تأکید دارد» (روستاخیز، ۱۳۹۶: ۷۳).

## ۶-۲. پایگاه طبقاتی شاعر و راز ماندگاری اثر

نظامی گنجوی، معنویت‌خواه است و توفیق‌طلب. در آغاز داستان خسرو و شیرین به راز و نیاز با خدای خویش می‌پردازد. او شاعر دل است و از خدا می‌خواهد که دلی به او عطا کند که شایسته یقین به پروردگار باشد و عشق عقیف در آن راه داشته‌باشد:

خداوندا در توفیق بگشای  
نظامی را ره تحقیق بنمای  
دلی ده کو یقینت را بشاید  
زبانی کافرینت را سـراید  
(نظامی، ۱۳۷۶: ۲)

حشر و نشر خود با طبقه اشراف و زیستن در بطن جامعه را در جای‌جای داستان بیان می‌کند. در این داستان به عشق، موسیقی شعر و خود موسیقی که از مؤلفه‌های ادبیات غنایی است، عنایت دارد. رویکرد معنویت خواهانه‌اش را با داود پیامبر که از طبقه اشراف معنوی و با موسیقی و آواز خوش است، نمایان می‌کند و در یک همانندگی و همپایگی با تولیدات فرهنگی فاخر، اثر خود را به زبورداود که فخريت معنوی دارد عطف توجه می‌دهد و آن را بلندآوازه و هم‌تراز زبور می‌خواهد:

به داودی دلم را تازه گردان  
زبورم را بلند آوازه گردان  
(نظامی، ۱۳۷۶: ۲)

به تعبیر پی‌یر بوردیو در قبض و بسط نظریه تمایز «موسیقی، معنوی‌ترین هنر در میان هنرهای معنوی است و عشق به موسیقی ضامن معنویت است» (بوردیو، ۱۳۹۹: ۴۵)، نظامی از این فن به کمال بهره جسته و حتی باربد و نکيسا را هم به صحنه آورده است:

ملک چون شد ز نوش ساقیان مست  
غم دیدار شیرین بردش از دست  
طلب فرمود کردن باربد را  
و زو درمان طلب شد درد خود را  
به بریط چون سر زخمه در آورد  
ز رود خشک بانگ تر در آورد  
(نظامی، ۱۳۷۶: ۱۹۰)

سپس نکيسا را به میدان داستان فرا می‌خواند و بار دیگر براساس رویکرد جامعه‌شناسانه به رابطه رفت و برگشتی شعر و موسیقی (شعر و موسیقی بار یکدیگر را بردوش می‌کشند) بار شعر را بر دوش موسیقی می‌گذارد:

نکيسا نام مردی بود چنگی  
ندیمی خاص امیری سخت سنگی  
ستای باربد داستان همی زد  
به هشیاری ره مستان همی زد  
(همان، ۳۵۸)

## ۷-۲ درونمایه داستان خسرو و شیرین

نظامی قصد خود را در آغاز سرایش داستان بیان کرده؛ بنا دارد در پایگاه اجتماعی عاشق و معشوق که اشرافی است اثری با جلال و جبروت شاهی بیافریند:

به چشم شاه شیرین کن جمالش      که خود بر نام شیرینست فالش  
(نظامی، ۱۳۷۶: ۲)

ادبیات آغازین منظومه خسرو و شیرین؛ شکوه طلبانه، جلال‌مند و شادی خواهانه است، اما پایان هر دو داستان غم‌انگیز و سوگ‌مند است:

عروسی را که پروردم به جانش      مبارک روی گردان در جهانش  
چنان کز خواندش فرخ شود رای      ز مشک افشاندش خلخ شود جای  
سوادش دیده را پر نور دارد      سماعش مغز را معمور دارد  
مفرح نامه دل‌هاش خوانند      کلید بند مشکل‌هاش دانند  
(همان: ۲)

اما چرا این هوس‌نامه‌ها پدید می‌آیند؟ عشق‌نامه‌ها محصول نیاز فرهنگی‌اند و «نیازهای فرهنگی محصول تعلیم و تربیت‌اند» (بوردیو، ۱۳۹۹: ۲۳). پاسخ شاعر منطبق بر نظر بوردیوست. او به صراحت می‌گوید در جهان هیچ‌کس بی‌نیاز از هوس‌نامه نیست:

مرا چون مخزن الاسرار گنجی ست      چه باید در هوس پیمود رنجی ست  
ولیکن در جهان امروز کس نیست      که او را در هوس‌نامه هوس نیست  
(نظامی، ۱۳۷۶: ۳۲)

## ۲-۸ نشانه‌شناسی سلطه

شناخت عشاق از طریق محیط‌شناسی فرهنگی قابل انجام است. اگر بپذیریم جوامع انسانی، نظام‌های اجتماعی - فرهنگی هستند در آن صورت درمی‌یابیم که شخصیت‌شناسی معشوق سلطه‌پذیر از طریق ابعاد چهارگانه «امیک (emic)، اتیک (etic)، عینی و ذهنی» (ر.ک: فکوهی، ۱۳۹۲: ۲۲۶) امکان‌پذیر است.

شماری از صاحب‌نظران معتقدند که رنج و اندوه، خودآزاری و حسرت، انسان را به عشق حقیقی نزدیک می‌کند همچنان که فرهاد و مجنون، اسیر آنند، نباید از این حقیقت غافل بود که هرگز نمی‌توان عشق را در درون دنیایی موهوم پیدا کرد. فرار از واقعیت، و آوارگی این دو عاشق؛ نشان روشنی از سلطه معشوق، نمایش عینی سلطه‌طلبی و سلطه‌پذیری طرفین عشق دارد. این حقیقت تمثیل بت‌گونگی معشوق (تعبیر بوردیو) را در سرشت سیال جایگاه عاشق و معشوق، در این دو منظومه به نمایش می‌گذارد و همین وضعیت، نشان دهنده جلوه‌های گوناگون قدرت‌گرایی عاشق و معشوق در خاستگاه طبقاتی و فرهنگی آنان است. در یک تحلیل عمیق‌تر می‌توان گفت: در دنیای ذهنی و عینی دو منظومه فوق؛ در اغلب موارد این سلطه «دنیای موهوم» بر «واقعیت» است که به پدیدآمدن نوسان سلطه کمک می‌کند از این روست که در این منظومه‌ها و مشخصاً در خسرو و شیرین بیشتر، گهگاه «سلطه» بین عشق‌مندان دست‌به‌دست می‌شود:

بساز ای بخت با من روزکی چند      کلیدی خواه و بگشای از من این بند  
ز سر بیرون کن ای طالع گرانی      رها کن تا توانی ناتوانی  
به عیاری برآر ای دوست دستی      برافکن لشگر غم را شکستی  
(نظامی، ۱۳۷۶: ۳۵۹)

معشوق با اینکه دارای هژمونی است، متأثر از پایگاه طبقاتی عاشق خود را ضعیف می‌بیند و در صدد سازگار کردن خود با شرایط سلطه است. سازگار شدن با موقعیت فرودست یا انفعال، بیانگر شکلی از پذیرش سلطه است (بورديو، ۱۳۹۹: ۵۲۹).

گر آری رحمتی وقتش کنون ست	جگر در تاب و دل در موج خون‌ست
نه زین بیچاره‌تر یابی حریفی	نه زین افتاده‌تر یابی ضعیفی
بسازم تا تو را کامی بر آید	چو برناید مرا کامی که باید
که وقت ساختن سوزد چو عودم	مگر تلخ آمد آن لب را وجودم
که سوز عاشقان سوزی سلیم است	مرا این سوختن سوری عظیم است

(نظامی، ۱۳۷۶: ۳۵۹)

نشانه‌های پذیرش سلطه را در این بیت‌ها به وضوح می‌توان دید. نکیسا مطابق طبع شیرین غزل‌خوانی می‌کند، و از زبان شیرین، خسرو را در جایگاهی فراتر می‌نشانند. شیرین که پیش‌تر چشم به راه صبح امید بود با اینکه خود شاهزاده است مغلوب جایگاه شاهنشاهی ایران که عظمت بیشتری دارد می‌شود و طبق عادتواره عرف‌پرستی در منزلت یک فرودست عمل می‌کند و موجب می‌شود آن‌که فرادست‌تر می‌نماید ارزش‌های خود را بر دیگری که اینجا شیرین است تحمیل کند و بر اثر همین تحمیل، سلطه پدید می‌آید:

توانم کرد بر آتش کبابی	اگر بر کف ندانم ریخت آبی
فقاعی را به دست آخر گشایم	و گر جلاب دادن را نشایم
سپند خانه دانم سوخت آخر	و گر نقشی ندانم دوخت آخر
توانم گردی از دامن فشاندن	و گر چینی ندانم در نشاندن
که من خود او فتادم زار و غمناک	میندازم چو سایه بر سر خاک
گرم زین بهترک داری تو دانی	نخواهم کرد بر تو حکمرانی

(همان: ۳۶۰)

شیرین به حدی مقهور سلطه می‌شود که با آن همه خدم و حشم، خود را منزوی می‌بیند خود را که شأن شاهی دارد تا حد نه یک شهبانو - بلکه یک کنیز - فرودست می‌بیند، غلبه موهومات بر واقعیات سبب می‌شود شناخت خود از موقعیت قبلی را به شناخت دیگر از خود تبدیل کند. او حالا آن شیرین پیشین که بر خسرو فخر می‌فروخت نیست در فضای عینیات و ذهنیات، در این بازه، پایگاه خود را از دست می‌دهد و رفتارش مؤید این دیدگاه است که: شناخت‌ناپذیری مسیرها و سرانجام‌های فرایند تاریخی دقیقاً با شناخت‌ناپذیری نقش‌آفرینان تاریخ پاسخ داده می‌شود. این انسان‌ها موقتاً و بر اثر شرایط عینی و ذهنی مشخص و معینی دچار انزوا نمی‌گردند، بلکه اساساً و از بنیاد تنها هستند (لوکاج، ۱۳۹۱: ۳۸۹).

چو زهره درد بر چینیت باید	چو مه در خانه پروینیت باید
کنیزی می‌کنم دعوی نه شاهی	سرایت را به هر خدمت که خواهی
چو میدانی و می‌پرسی چه گویم؟	مرا پرسی که چونی؟ ز آرزویم
ز کار افتاده و در کار مانده	غریبی چون بود غمخوار مانده
ز عالم رفتم و عالم ندیده	چو گل در عاشقی پرده دریده
چو لاله در جوانی پیر گشته	چو خاک آماجگاه تیر گشته



به امید جهان بر باد داده به پنداری بدین روز اوفتاده

(نظامی، ۱۳۷۶: ۳۶۰)

بوردیو در مبحث قربات‌های انتخابی به همگونی توجه خاص دارد از نظر او همگونی در همه کنش‌های همگزینی در رقابت‌ها یا دوستی و یا عشق‌ها باز نمود می‌یابد که به روابط پایدار می‌انجامد، خواه ضمانت‌های اجتماعی داشته باشند خواه نداشته باشند او می‌گوید سلیقه، در حکم نوعی زوج‌یاب است که موجب پیوند رنگ‌ها و نیز آدمیان می‌شود (بوردیو، ۱۳۹۹: ۳۳۰). انتخاب زوج جور و همساز برآیند سلیقه‌هاست و همین سلیقه هم در ایجاد و پذیرش سلطه نقش دارد:

ز بی کامی دلم تنها نشین است	بسازم گر ترا کام اینچنین است
نسیم دوست می‌یابد دماغم	خیال گنج می‌بیند چراغم
کدامین آب خوش دارد چنین جوی	کدامین باد را باشد چنین بوی
مگر وقت شدن طاووس خورشید	پرافشان کرد بر گلزار جمشید
مگر شیرین ز لعل افشانند نوشی	که از هر گوشه‌ای خیزد خروشی

(نظامی، ۱۳۷۶: ۳۶۱)

نظامی، وابستگی عاشق به معشوق را در حدی که از شاعری چون او بر می‌آید و آنچنان که زینده خود و آفاق است ترسیم می‌کند و در بیت:

مرا چشمی و چشمم را چراغی چراغ چشم و چشم افروز باغی

(همان: ۲۶۴)

در هر مصراع دو چشم و یک چراغ می‌گذارد (دوچشم و یک چراغ برای خود و دوچشم و یک چراغ برای معشوق). تشخیص، تظاهر و فرهنگ والا موجب می‌شود که اشخاص در معاشقه هم گرایش به طبقه بالا داشته باشند. اخلاقیات جنسی قدیم عشق را به سمت عشق طبیعی سوق می‌داد هرچند عده‌ای آن را عشق دوزخی نامیده‌اند. این عشق براساس خویش تعریفی‌هایی که عاشق از همدیگر در باور به یکی شدن داشتند و براساس لذت‌مایه‌های یگانگی، آرامش ایجاد می‌کرد و از رهگذر همین یکی شدن، به تناسب جایگاه عاشق؛ گاهی برخلاف هنجار، عاشق بر معشوق سلطه می‌یافت:

دوم حاجت که گر یا بد به من راه	به کاوین سوی من بیند شهنشاه
گر این معنی بجای آورد خواهی	بکن ترتیب تا ماند سیاهی
و گرنه تاره خود پیش گیرم	سر خویش و سرای خویش گیرم

(همان: ۳۵۳)

به باور مردم، ساختارهای اجتماعی که اشرافیت یکی از آن ساختارهاست، برتری حیاتی دارد و خصلتی عینی یافته است. از همین روی است که در تکامل عشق که از خصیصه‌های فردی و از قلمروهای فرهنگی و اجتماعیست، خسرو در ذهن شیرین، برتری می‌یابد. از نظر لوکاچ تکامل در قلمروهای زندگی اجتماعی انجام می‌پذیرد و فرهنگ و جامعه تأثیر و تأثر دو سویه نسبت به یکدیگر دارند (لوکاچ، ۱۳۹۵: ۲۵۹).

چو شیرین دید روی مهربانان	به چربی گفت با شیرین‌زبانان
که بسم الله به صحرا می‌خرامم	مگر بسمل شود مرغی به دامم

(نظامی، ۱۳۷۶: ۷۳)

شخصیت‌های داستان‌های خسرو و شیرین و لیلی و مجنون از آنجا که ویژگی انسانی دارند، مشابهت‌هایی با هم دارند، اما دنیای ذهنی، عاطفی و اخلاقی که این شخصیت‌ها با خود به داستان می‌آورند متفاوت است. درست است که محیط خاص آن‌ها گاه خیال‌پردازانه است، اما از نظر عینی رفتار هر یک از این شخصیت‌ها را می‌توان طبیعی و غیر ساختگی دانست. قیافه‌شناسی فکری فرهاد نشان می‌دهد که او انسانی عاطفی اخلاقی و حتی فلسفی مسلک است. نظامی تقابل طبقاتی و ناهمترازی پایگاه دو رقیب عشقی را در آغاز داستان بیان می‌کند:

اساس بیستون و شکل شب‌دیز      همیدون در مداین کاخ پرویز  
 هوسکاری آن فرهاد مسکین      نشان جوی شیر و قصر شیرین  
 همان شهر و دو آب خوشگوارش      بنای خسرو و جای شکارش  
 (همان: ۳۲)

پاسخ‌های که فرهاد در مناظره به خسرو می‌دهد اغلب جنبه فلسفی دارد. او از روش توده و پرولتاریا بهره می‌گیرد و جدال دوطبقه را در پاسخ‌هایش بازنمایی می‌کند. دیالکتیک گفتمانی خسرو و فرهاد نشان می‌دهد که فرهاد متعلق به گروهی از مردم جامعه است که اگرچه امکانات اشرافیت ندارد، بلوغ عقیدتی دارد و نمی‌خواهد به سلطه رقیب میدان تحمیل بدهد.

#### ۹-۲- جدال دو عاشق به منظور گسترش سلطه بر معشوق

خسرو از اقلیم فرهاد می‌پرسد جایی که قاعدتاً باید در قلمرو فرماندهی خسرو باشد، اما فرهاد خود را فراتر از قلمرو شاهنشاه معرفی می‌کند و از دنیای واقعی به فراواقعیت روی می‌آورد، جایگاه خویش را ملک آشنایی معرفی می‌کند تا زیر سلطه خرگاهی خسرو باقی نماند:

نخستین بار گفتش کز کجائی      بگفت از دار ملک آشنائی  
 (همان: ۲۳۳)

پرسش از صنعت می‌شود. پاسخ فرهاد باید متوجه نوعی کالای تولیدی باشد تا رابطه صنعت‌گر و کارفرما که رابطه فرادست و فرودست است و سلطه شاهی از آن مستخرج شود، مشخص گردد، اما او در تنازع برای نفی سلطه خسرو و ایجاد سلطه خویش، متاع تولیدی را جان - آن هم به خاطر معشوق - و ثمن آن را اندوه معرفی می‌کند:

بگفت آنجا به صنعت در چه کوشند      بگفت اندوه خرنند و جان فروشند  
 (همان)

خسرو مطابق آداب اشرافیت یادآوری می‌کند که مردم باید به دین پادشاهان باشند (الناس علی دین ملوکهم) فرهاد اما یادآوری می‌کند که عاشق آداب و ترتیبی نمی‌جوید:

بگفت تا جان فروشی در ادب نیست      بگفت از عشقبازان این عجب نیست  
 (همان)

خسرو در پی سنجش میزان عشق فرهاد از طریق دل است، اما فرهاد برای حفظ هژمونی خود، محیط عشق شیرین را نه در دل، بلکه یک پله بالاتر از آن یعنی جان می‌داند:

بگفت از دل شدی عاشق بدینسان؟      بگفت از دل تو می‌گویی من از جان  
 (همان: ۲۳۲)

خسرو چگونگی عشق را از فرهاد می‌پرسد فرهاد در تبیین، به ترجیح مقام عشق می‌پردازد و آن را برتر از جان می‌داند:

بگفتا عشق شیرین بر تو چون است      بگفت از جان شیرینم فزونست  
(همان: ۲۳۴)

رخ‌نمون و یا تقابل دیالکتیک خواب و بی‌خوابی، برای بیان برتری عشق فرهاد دارای اهمیت است:  
بگفتا هر شبش بینی چو مهتاب      بگفت آری چو خواب آید کجا خواب  
(همان)

خسرو از میزان پایداری عشق شیرین در دل فرهاد می‌پرسد. فرهاد به مثابه یک عاشق ساده‌دل خلوص پرولتاریایی‌اش را برملا می‌سازد و ناخودآگاه با نمایش وسعت عشق خود، تنها راه استیلا را به خسرو می‌آموزد:

بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک      بگفت آنکه که باشم خفته در خاک  
(همان: ۱۳۴)

در نشانه‌شناسی دیالکتیکی، واژه‌های تقابلی مانند (شب - روز، سرد - گرم، بهار - پاییز، بقا - فنا، شیشه - سنگ، چپ - راست، بالا - پایین، زیر - رو، دست - پا) نمادهای کنش و برکنش در میدانند، فرهاد برای تولید و بقای سلطه، به گفتمان تقابلی از طریق پاسخ روی می‌آورد و تا آخر هم به این گفتمان وفادار می‌ماند نمونه‌های آن را در ابیات زیر می‌توان یافت:

بگفت اندازم این سر زیر پایش بگفت این چشم دیگر دارمش پیش بگفت آهن خورد و خود بود سنگ بگفت از دور شاید دید در ماه بگفتا چون زیم بی‌جان شیرین بگفت این کی کند بیچاره فرهاد بگفت آفاق را سوزم به آهی نیامد بیش پرسیدن صوابش ( نظامی، ۱۳۷۶: ۲۳۵-۲۳۴ )	بگفتا گر خرامی در سرایش بگفتا گر کند چشم تو را ریش بگفتا گر کسیش آرد فرا چنگ بگفتا گر نیابی سوی او راه بگفت از دل جدا کن عشق شیرین بگفت او آن من شد زو مکن یاد بگفت ار من کنم در وی نگاهی چو عاجز گشت خسرو در جوابش
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

خسرو اشراف زاده عاشقی است که اگر در میدانی برابر با فرهاد رقابت کند بازنده بازی عشق است، اما او از امکانات اشرافی پایگاه طبقاتی خود و امکانات ذهنی‌ای که این پایگاه طبقاتی در جامعه دارد بهره می‌گیرد، قیافه‌شناسی فکری خسرو نشان از آن دارد که ظفر و رسیدن به هدف نزد او والاتر از اخلاق است به همین منظور به سدسازی و ایجاد مانع روی می‌آورد:

گشاد آنکه زبان چون تیغ پولاد	فکند الماس را بر سنگ بنیاد
که ما را هست کوهی بر گذرگاه	که مشکل می‌توان کردن بدو راه
میان کوه راهی کند باید	چنانک آمد شد ما را بشاید....
به حق حرمت شیرین دل‌بند	کز این بهتر ندانم خورد سوگند
که با من سر بدین حاجت در آری	چو حاجتمندم این حاجت بر آری
جوابش داد مرد آهنین چنگ	که بردارم ز راه خسرو این سنگ
به شرط آنکه خدمت کرده باشم	چنین شرطی به جای آورده باشم
دل خسرو رضای من بجوید	به ترک شکر شیرین بگوید

چنان در خشم شد خسرو ز فرهاد که حلقش خواست آزدن به پولاد  
(نظامی، ۱۳۷۶: ۲۳۶-۲۳۵)

و شیرین معشوقی است که متأثر از پایگاه طبقاتی خویش، متوجه ترفندهای زیرکانه و ناجوانمردانه درنهان جای لایه‌های نیرنگ پایگاه خود نیست.

در آن سو خسرو، آگاه به کارآمدی نیرنگ و برای پرهیز از تسلیم شدن، به حذف رقیب می‌اندیشد؛ حذف رقیبی که از تجربه‌های غیر اخلاقی قدرتمندان است و طبقه حاکم برای حفظ سلطه خود همواره آن را به کار برده است:  
چنان در خشم شد خسرو ز فرهاد که حلقش خواست آزدن به پولاد  
(نظامی، ۱۳۷۶: ۲۳۶)

از نظر لوکاچ دیالکتیک اخلاق و اخلاق شناسی پایه دیرینه همه درام‌های بزرگ، در واقع هرگونه نوشته ادبی بزرگ را فراهم می‌آورد، و بنیاد هر ستیزه و کشمکش اصیل به شمار می‌رود (لوکاچ، ۱۳۹۵: ۳۱۷). از دیدگاه او «هر کشمکش تنها هنگامی می‌تواند روی دهد که دستورها و منع و تحذیرهای کلی اخلاقی با هم برخورد کنند. این دستورها و منع‌ها مسئله‌ای کانونی در تمامی زندگی بشری در جامعه‌اند که نمی‌توان نادیده‌شان گرفت» (همان: ۳۱۷). دوباره همان تقابل در نشانه‌های سنگ و خاک خود را نشان می‌دهد:

دگر ره گفت ازین شرطم چه باکست که سنگ است آنچه فرمودم نه خاکست  
اگر خاکست چون شاید بریدن و گر برد است کجا شاید کشیدن  
به گرمی گفت کاری شرط کردم و گر زین شرط برگردم نه مردم  
میان دربند و زور دست بگشای برون شو دست خویش بنمای  
(همان: ۲۳۶)

آگاهی طبقاتی سه ضلع این ماجرا (خسرو، شیرین و فرهاد) از پایگاه اجتماعی خود در داستان، بر رفتار هر یک از این شخصیت‌ها سایه می‌اندازد به همین خاطر است که هر یک از آنان پا را از میدان خویش فراتر یا فروتر نمی‌گذارند. قیافه‌شناسی فکری جامعه و شخصیت‌ها نشان می‌دهد که قربانی شدن، سرنوشت محتوم فرهاد است. بر اساس دیدگاه لوکاچ فرهنگ کهن، فرهنگ طبقات حاکم است؛ زیرا تنها طبقات حاکم در موقعیتی بوده‌اند که توانسته‌اند همه توانایی‌های ارزشمند خود را فارغ از دغدغه‌های معاش در خدمت فرهنگ قرار دهند (لوکاچ، ۱۳۹۵: ۲۸۶).

سوی فرهاد رفت آن سنگدل مرد ز بان بگشاد و خود را تنگدل کرد...  
چو مرد ترش روی تلخ گفتار دم شیرین ز شیرین دید در کار  
بر آورد از سر حسرت یکی باد که شیرین مُرد و آگه نیست فرهاد  
دریغ آن چنان سرو شغبناک ز باد مرگ چون افتاد بر خاک...  
چو افتاد این سخن در گوش فرهاد ز طاق کوه چون کوهی در افتاد  
بر آورد از جگر آهی چنان سرد که گفتی دور باشی بر جگر خورد  
به شیرین در عدم خواهم رسیدن به یک تک تا عدم خواهم دیدن  
صلای درد شیرین در جهان داد زمین بر یاد او بوسید و جان داد  
به باید عشق را فرهاد بودن پس آن گاهی به مردن شاد بودن

مهندس دسته پولاد تیشه  
 ز بهر آنکه باشد دستگیرش  
 چو بشنید این سخنهای جگرتاب  
 سنان در سنگ رفت و دسته در خاک  
 از آن دسته بر آمد شوشه نار  
 از آن شوشه کنون گر ناریابی  
 نظامی گر ندید آن ناربن را

ز چوب نار تر کردی همیشه  
 به دست اندر بود فرمان پذیرش  
 فراز کوه کرد آن تیشه پرتاب  
 چنین گویند خاکی بود نمناک  
 درختی گشت و بار آورد بسیار  
 دوی درد هر بیمار یابی  
 به دفتر در چنین خواند این سخن را

(نظامی، ۱۳۷۶: ۲۶۲-۲۵۵)

آدورنو در مقاله‌ای به نام «سخنی پیرامون شعر غنایی و اجتماع» مقاله را با نگرانی‌های رایج درباره بررسی جامعه‌شناختی شعر غنایی آغاز می‌کند و می‌گوید: چگونه می‌توان هم به هنر حساس بود و هم از غنا و اجتماع سخن گفت؟ سپس به محتوای واقعی شعر می‌پردازد که به بیان هیجان‌ها و تجربه‌های فردی منحصر نمی‌شود؛ چرا که شرط تبدیل هیجان‌ها و تجربه‌ها به هنر، جهان‌شمول شدن آنهاست. فقط وقتی می‌توان حرف شعر را فهمید که بتوان صدای انسان را در انزوای شعر شنید. دیدگاه آدورنو در تأکید بر اهمیت تحلیل دورنی اثر و شناخت اجتماع بیرون با نظرگاه لوسین گلدمن همانندی بسیار دارد. به نظر آدورنو هنر تحت تأثیر قید و بندهای فرهنگی قرار می‌گیرد. چنین فرضیه‌هایی قابلیت و ظرفیت غور، واکاوی و بازبینی جامعه‌شناختی نوینی، در آثار پیشینیان ایجاد می‌کند؛ زیرا درست است که در بازه خلق منظومه خسرو و شیرین، سنجه‌هایی نظیر دیالکتیک طبقاتی، تمایز، کنش، میدان، سلیقه و ذائقه اجتماعی طرح و عرضه نشده بود، اما این عبارت‌پردازی و سنجه‌های مدرن اغلب بر جامعه سنتی نیز قابل تعمیم است. به عنوان نمونه، خسرو که از طبقه ممتاز است در جایگاه سوژه قرار می‌گیرد و همه چیز در جهت تمایلات او سائق می‌گردد و فرهاد که از طبقه پیشه‌وران است در جایگاه اَبژه باید قربانی تمایلات ذائقه جامعه اشرافیت‌پسند و از نظر ذهنی و عینی طبقاتی شده قرار بگیرد. دال این مدعا آن است که: نظامی گنجوی در آغاز و در استدعا، آرزو و علاقه‌مندی خویش را به پذیرش اثر از سوی فرادست بیان می‌کند:

به چشم شاه شیرین کن جمالش  
 که خود برنام شیرین است فالش

(نظامی، ۱۳۷۶: ۲)

و او به عنوان سراینده، با توجه به عینیات جامعه (وجود داستان خسرو و شیرین از گذشته‌های دور و استقبال جامعه از آن) و ذهنیات شاعر، باور دارد که خسرو باید کامیاب عشق باشد:

چو شیرین گشت شیرین‌تر ز جلاب  
 صلا در داد خسرو را که دریاب

بخور کاین شیرین نوش بادت  
 بجز شیرین همه فرموش بادت

(نظامی، ۱۳۷۶: ۳۸۷)

چرا خسرو به مریم و شکر اصفهانی توجه دارد و عاشق شیرین ارمن است؟ شاید بتوان ریشه‌های آن را در این گفته بوردیو جست: «عشق در عین حال، همواره زیر تهدید بحرانی است که می‌تواند عامل بازگشت به حسابگری‌های خودخواهانه و یا صرفاً بدل شدن آن به یک عادت روزمره باشد» (بوردیو، ۱۳۸۰، ۷۶). با این همه، اما عینیات، دیالکتیک طبقاتی، سلیقه و آگاهی طبقاتی و ذهن جامعه متوجه تضاد درون جامعه است. بنابراین خسرو کامیاب، در فرجام داستان به دست شیرویه پسر خود کشته می‌شود. همین تضادها پذیرش و مانایی داستان را سبب می‌شود:

زمانه با هزاران دست بی‌زور  
جهان می‌گفت کامد فتنه سرمست  
به بالین شه آمد تیغ در مشت  
چنان زد بر جگرگاهش سر تیغ  
ملک در خواب خوش پهلو دریده  
به دل گفتا که شیرین را ز خوشخواب  
دگر ره گفت با خطر نهفته  
چو بیند بر من این بیداد و خواری  
همان به کین سخن ناگفته باشد  
(نظامی، ۱۳۷۶: ۴۱۸-۴۱۷)

سرنوشت افراد در منطق طبقات که نوعی ساخت اجتماعی است، رقم می‌خورد و همین واقعیت نامرئی رفتار اجتماعی را تنظیم می‌کند. بنابراین فرهاد که عاشق است مثل خسرو زر و سیم ندارد. به اعتبار پایگاه طبقاتی خود در میدان حاضر می‌شود، او تیشه‌ای دارد که نه تنها ابزار هنر طبقاتی، بلکه سرمایه طبقاتی و پیشه‌ورانه اوست:

مرا عشقت چو موم زرد سوزد  
مرا گر نقره و زر نیست در بار  
رخ زردم کنسد در اشکباری  
ز سودای تو ای شمع جهان‌تاب  
اگر بیدارم انده بایدم خورد  
چو در بیداری و خواب این‌چنینم  
بیا کز مردمی جان بر تو ریزم  
کسی در بند مردم چون نباشد  
تراشم سنگ و این پنهانیم نیست  
دلم بر خویشتن زین درد سوزد  
که در پایت کشم خروار خروار  
گهی زر کوبی و گه نقره کاری  
نه در بیداری آسوده‌ام نه در خواب  
و گر در خوابم افزون باشدم درد  
پناهی به ز تو خود را نبینم  
نه دیوم کاخر از مردم گریزم  
که او از سنگ مردم می‌تراشد  
که در پیش است در پیشانیم نیست  
(نظامی، ۱۳۷۶: ۲۴۵)

ذهنیات جامعه فرهادکشی را از طریق یک عجزه سامان می‌دهد تا بادافره خسرو کمتر جلوه کند و کمتر بازخواست شود، در طول تاریخ، از زمان ظهور «سلطه مردانه»، زنان همواره عمده‌ترین گروهی بوده‌اند که «موقعیت محرومیت» از منابع (ثروت و قدرت) را چه آشکارا، از راه مبارزات علنی؛ و چه نهان (که قدمتی بسیار دیرینه هم دارد) از راه دسیسه و نیرنگ‌های پشت پرده، نمایندگی کرده‌اند (فکوهی، ۱۳۸۹: ۲۲).

کشته شدن فرهاد و رستاخیز ارزش‌های وی در هیبت «ناربن» نیز ریشه در عینیات و عادتواره‌هایی دارد که آیین‌مندانه باید سر برآوردند. نخست فرهاد که از طبقه فرادستان نیست به تیشه خود قربانی عشق می‌شود و سپس چرخه داستان، گونه‌ای دیگر را رقم می‌زند و در فراگرد و چرخه عادتواره‌ها سیاوش‌وار در رستن یک درخت، بازتولید گشته و طبق عادتواره «امشاسپندیانی» در تولد دوباره، کارآمدی خضرگون می‌یابد و نوشدارو و مایه امید می‌شود.

در واقع نظامی گنجوی، وقتی، بر اساس نظریه میدان، وارد میدان فکری دربار و جامعه شده‌است باید به ملاحظات هر دو (فرهاد و خسرو) و به ریختار فکری آن‌ها توجه کند. بنابراین با اثرپذیری از ذهنیات جامعه و آگاهی طبقاتی پیشا سرایش، پیشه‌ور و شاه را در تمنای عشق می‌میراند؛ یکی در ناکامی و مظلومیت و دیگری را پس از آلوده شدن دستش به خون رقیب و پس از کامیابی. ذهنیات جامعه و شاعر، هر دو را مستحق داشتن شیرین می‌داند، اما در نظام طبقاتی و شبه‌طبقاتی، در فرایند تنازع بر سر یک معشوق و در نیل به مقصود، حق مالکیت با شاهنشاه است و فرهاد به دلیل «امکان‌های موازی‌ای که متناسب با منافع طبقات برتر است در قالب حقایق عینی و غیر قابل جایگزین جامعه» (بوردیو، ۱۳۸۰: ۱۲) قربانی می‌شود او که از ابتدا نمی‌دانست عشق «همواره با خواسته‌هایی مبالغه‌آمیز همراه است: با برخی دیوانگی‌ها» (همان: ۷۶) وارد میدان می‌شود هر چند اگر می‌دانست هم دل نمی‌زد و پا پس نمی‌کشید:

پس آن گاهی به مردن شاد بودن	به باید عشق را فرهاد بودن
ز چوب نار تر کردی همیشه	مهندس دسته پولاد تیشه
به دست اندر بود فرمان پذیرش	ز بهر آنکه باشد دستگیرش
فراز کوه کرد آن تیشه پرتاب	چو بشنید این سخنها جگر تاب
چنین گویند خاکی بود نمناک	سنان در سنگ رفت و دسته در خاک

(نظامی، ۱۳۷۶: ۲۶۲، بیت ۷-۲)

چنان‌که گفته آمد ذهن جامعه و رویکردهای متناقض آن، از جهاتی که توأمان مایه‌ای از تعین و ذهنیات دارد سیاوش‌وار، فرهاد را نامیرا می‌خواهد:

از آن دسته بر آمد شوشه نار	درختی گشت و بار آورد بسیار
از آن شوشه کنون گر ناریابی	دوای درد هـــــر بیماریابی
نظامی گر ندید آن ناربن را	به دفتر در چنین خواند این سخن را

(نظامی، ۱۳۷۶: ۲۶۲)

می‌توان دلیل سرایش منظومه‌های غنایی را پس از منظومه مخزن الاسرار که منظومه‌ای اخلاقی است در چارچوب اهمیت سرمایه نمادین فرهنگی و رغبت فرادستان و جامعه به آن ارزیابی کرد و استقبال از آن را نتیجه شناخت‌شدگی، رسمیت‌یابی و تمایل روابط قدرت نمادین بدان دانست. «سرمایه نمادین (Capital symbolique) از آنجا که سرمایه نمادین چیزی نیست جز سرمایه اقتصادی یا فرهنگی زمانی که شناخته و به رسمیت شناخته شود، وقتی که این سرمایه بنا بر مقولات دریافتی که تحمیل می‌کند؛ شناخته شود، روابط قدرت نمادین بدان تمایل می‌یابد که روابط قدرتی را که فضای اجتماعی را ساخته‌اند باز تولید و تقویت کنند» (بوردیو، ۱۳۹۶: ۷۴).

مرا چون مخزن الاسرار گنجی ست	چه باید در هوس پیمود رنجی ست؟
ولیکن در جهان امروز کس نیست	که او را در هوس نامه هوس نیست
هوس پختم به شیرین دستکاری	هوسناکان غم را غمگساری
نه در شاخی زدم چون دیگران دست	که بروی جز رطب چیزی توان بست
حدیث خسرو شیرین نهان نیست	و زان شیرین‌تر الحق داستان نیست

(نظامی، ۱۳۷۶: ۳۲)

### ۳. نتیجه‌گیری

با قراردادن پایه‌های این پژوهش بر مبانی نقد جامعه‌شناسی عشق که در این منظومه با یک تقابل (جدال دیگرخواهی با خودتتها) آغاز می‌شود و به فروریزی بنیان آرامش عشاق می‌انجامد دریافتیم منظومه خسرو و شیرین حاصل گفت‌وگو و نیاز خاص جامعه در عصر پیدایش اثر بوده است.

به کمک جامعه‌شناسی شناختی و شناخت عشاق از طریق محیط‌شناسی فرهنگی مشخص شد حکیم نظامی، به خاطر نزدیکی به طبقه اشراف و زیست‌مندی در کنار مردم عادی (طبقه فرودست)، در غنائیات خود بر حفظ تعادل بین این دو طبقه کوشیده و ذهنیات او، همسرش آفاق را در داستان در هیئت شیرین بازتولید کرده است، اما در فرجام اشرافیت، ارزش‌های خود را بر فضای داستان تحمیل کرده و برتری خسرو بر فرهاد را رقم زده است و همین کنش‌ها در میدان (حوزه یا زمینه) و منش (عادتواره) موجب شده است تا بین «غنا و ماندگاری اثر»، با «عنصر عشق» رابطه همبستگی پدید آید.

همچنین یافته‌ها نشان می‌دهد هژمونی قدرت و پایگاه طبقاتی بر حالات رفتاری معشوق سایه انداخته، از همین روی سلطه «خسرو بر شیرین» افزونتر از «فرهاد بر شیرین» است. مقایسه تطبیقی دو منظومه با یکدیگر، نشان می‌دهد همین پایگاه اقتداری و اجتماعی، موجب بسامد سلطه‌گری «خسرو بر شیرین» نسبت به سلطه «مجنون بر لیلی» نیز هست. نوسان در پایگاه اقتداری و اجتماعی هریک از عشاق، در میزان «سلطه آن‌ها بر معشوق» مؤثر است، چندان که می‌توان گفت بین هژمونی ناشی از «قدرت و پایگاه طبقاتی، سیاسی و اجتماعی عاشقان؛ با میزان سلطه آن‌ها نیز رابطه همبستگی وجود دارد و «کنش‌ها و واکنش‌ها»های برخاسته از ذهنیت‌گرایی و عینیت‌گرایی معشوق، گه‌گاه، عاشقان و مشخصاً خسرو را در موقعیت سلطه قرار می‌دهد، همین مؤلفه قدرت و پایگاه است که بین فرهاد و خسرو ایجاد ناهمترایی کرده دامنه آن به قدری است که تفوقی را که فرهاد می‌توانست بر خسرو داشته‌باشد فرو می‌کاهد در نتیجه، دو متغیر «تاج و تخت» و «عرف» است که شیرین را نصیب خسرو می‌کند. به عبارت دیگر، اگر در ذهن جامعه مؤلف داستان (دوره پیشا تاریخی) و در ذهن جامعه‌ای که آن را بازتولید کرده است (ایران قرن ۶ و ۵ ه.ق)، نشانه‌های اشرافیت و هژمونی ناشی از آگاهی طبقاتی به نفع فرادستان ارتقا نیافته بود شیرین را در کنار فرهاد در قصر مجلل ارمن می‌یافتیم.

این تحلیل همچنین این نتیجه را به دست می‌دهد که یکی دیگر از دلایل سلطه‌پذیری معشوق از عاشق، ذهن آرمان‌خواه جامعه برای رسیدن شیرین‌های حقیقی برای نیل به خواسته‌هایشان است، ولی دیالکتیک طبقاتی موجود در «عینیات و ذهنیات جامعه و شاعر»، سرنوشت غم‌انگیز این نمادهای عشق‌مندی را - به صورتی که معمولاً ما آن را خوش نداریم - رقم زده است و در واقع «در جهان اسطوره‌گی بهای هر تولدی مرگ است و بهای هر بخت خوش، شوربختی» (آدورنو و دیگران، ۱۳۸۴: ۵۰) و از سوی دیگر آرمان‌جویی و ترخم‌خواهی ذهنی - نه رحمانیت عینی - این منظومه را در ذهن ادبیت و ادبیات جامعه پدید آورده و ماندگار کرده است.

### منابع

- آدورنو، تئودور؛ هورکهایمر، ماکس (۱۳۸۴). دیالکتیک روشنگری. ترجمه مراد فرهادپور و امید مهرگان. تهران: گام‌نو.
- آگ‌برن، ویلیام؛ نیم‌کوف، مایر (۱۳۵۰). زمینه جامعه‌شناسی. ترجمه امیرحسین آریانپور. تهران: گستره.
- باتامور، تام. (۱۳۸۰). مکتب فرانکفورت. ترجمه حسینعلی نودزی. تهران: نی.
- برن، ژان (۱۳۶۳). افلاطون. ترجمه سید ابوالقاسم پور حسینی. تهران: موسسه نشر هما.
- بوردیو، پی‌یر (۱۳۸۸). درسی درباره درس. ترجمه ناصر فکوهی. تهران: نشرنی.



- بوردیو، پی‌یر (۱۳۸۹). *سلطه مردانه*. ترجمه رحیم هاشمی. بی‌جا، بی‌نا.
- بوردیو، پی‌یر (۱۳۹۶). *نظریه کنش: دلایل عملی و انتخاب عقلانی*. ترجمه مرتضی مردیها. تهران: نقش و نگار.
- بوردیو، پی‌یر (۱۳۹۹). *تمايز: نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی*. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر ثالث.
- روستاخیز، بهروز؛ آذرشب، عطیه (۱۳۹۶). *تأملی بر رهیافت تفهیمی تفسیری در روش‌شناسی انسان‌شناختی*. ماهنامه پژوهش‌های تاریخی، اجتماعی، سیاسی. ۱ (۲)، ۶۹-۷۸.
- سعدی، شیخ‌مصلح‌الدین (۱۳۸۱). *غزلیات*. مطابق با تصحیح محمدعلی فروغی. تهران: کلک آزادگان.
- سعیدی سیرجانی، علی اکبر (۱۳۶۷). *سیمای دو زن (شیرین و لیلی در خمسه نظامی)*. تهران: نشر نو.
- سلیمانی، محسن (۱۳۷۴). *تأملی در باب داستان*. ج. ۲. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). *انواع ادبی*. ویرایش سوم. تهران: فردوس.
- فروم، اریک. (۱۳۹۱). *به نام زندگی*. ترجمه اکبر تبریزی. تهران: نشر فیروزه.
- فکوهی، ناصر (۱۳۹۴). *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*. تهران: نشر نی.
- فورستر، ادوارد مورگان (۱۳۷۵). *جنبه‌های رمان*. ترجمه ابراهیم یونسی. تهران: انتشارات نگاه.
- لوکاچ، جورج، (۱۳۹۵). *نقد و فرهنگ*. ترجمه اکبر معصوم بیگی. تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- لوکاچ، جورج (۱۳۹۱). *رمان تاریخی*. ترجمه شهلا فیلسوفی. تهران: نشر اشاره.
- معصوم، حسین (۱۳۸۴). *مفهوم دیالکتیک در فلسفه افلاطون*. اندیشه‌های فلسفی ۳. ۱ (۳)، ۱۱۹-۱۰۷.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۶). *خسرو و شیرین*. تصحیح و تحشیه حسن وحید دستگردی. تهران: قطره.
- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۶). *لیلی و مجنون*. تصحیح و تحشیه حسن وحید دستگردی. تهران: قطره.

## References:

- Adorno, Th.; Horkheimer, M. (2005). *The dialectic of the enlightenment*. M. Farhadpour and O. Mehregan (Trans.). Tehran: Gameno.
- Agburn, W.; Nimkov, M. (1971). *Sociology*. Amirhossein Arianpoor (Trans.). Tehran: Gostareh.
- Batamor, T. (2001). *Frankfurt school*. Hosseinali Nozari (Trans.). Tehran: Ney.
- Bern, J. (1984). *Plato*. A. Hosseini (Trans.). Tehran: Homa Publishing Institute.
- Bourdieu, P. (2009). *Lesson on lesson*. N. Fakuhi (Trans.). Tehran: Nashrni.
- Bourdieu, P. (2010). *Male domination*. R. Hashemi (Trans.). N. Lo: N.P.
- Bourdieu, P. (2017). *Theory of action: Practical reasons and rational choice*. M. Mardiha (Trans.). Tehran: Naghsh and Negar.
- Bourdieu, P. (2020). *Distinction: Social critique of taste judgments*. H. Chavoshian (Trans.). Tehran: Sales.
- Fakuhi, N. (2015). *History of Anthropological thought and theories*. Tehran: Ney Publishing.
- Forrester, E. M. (1996). *Aspects of the novel*. E. Younesi (Trans.). Tehran: Negah Publications.
- Forum, E. (2012). *In the name of life*. A. Tabrizi (Trans.). Tehran: Firoozeh Publishing.
- Lukacs, G. (2012). *Historical novel*. Shahla Filsofi (Trans.). Tehran: Nashr Publishing.
- Lukacs, G. (2016). *Critique and culture*. A. Masoumbeigi (Trans.). Tehran: Negah Publishing Institute.
- Masoom, H. (2015). The concept of dialectics in Plato's philosophy. *Philosophical Thoughts* 3. 1 (3), 119-107.
- Nezami Ganjavi, I. (1997). *Khosrow and Shirin*. H. Vahid Dastgerdi (Emend.) Tehran: Qatreh.
- Nezami Ganjavi, I. (1997). *Lily and Majnoon*. H. Vahid Dastgerdi (Emend.) Tehran: Qatreh.
- Sa'di, M. (2002). *Lyric poems*. M. Foroughi (Emend.). Tehran: Kelk Azadegan.
- Saedi Sirjani, A. (1988). *The image of two women (Shirin and Lily in Khamseh Nezami)*. Tehran: Nashr-e Now.
- Shamisa, S. (2004). *Literary genres*. Third Ed. Tehran: Ferdows.
- Soleimani, M. (1995). *Reflections on the story*. Vol. 2. Tehran: Amirkabir.
- Rustakhiz, B.; Azarshab, A. (2017). Reflection on the interpretive understanding approach in anthropological methodology. *Monthly Journal of Historical, Social and Political Research*. 1 (2), 69-78.

**نحوه ارجاع به مقاله:**

نورمحمدی نجف آبادی، زهرا؛ نیازی، شهرزاد؛ خراسانی، محبوبه (۱۴۰۰). تحلیل نوسان سلطه معشوق بر عشاق در منظومه خسرو و شیرین نظامی بر اساس دیدگاه جامعه شناسی لوکاج، بوردیو و آدورنو. مطالعات زبان و ادبیات غنایی. ۱۱ (۳۹)، ۹۴-۱۱۱، 6.12.39.11.1400.20.1001.1.27170896.  
Dor: 20.1001.1.27170896.1400.11.39.12.6

**Copyrights:**

Copyright for this article is retained by the author (s), with publication rights granted to Journal of Geography and Environmental Studies. This is an open – access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>), which permits unrestricted use, distribution and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited.

